بررسی

آینده علوم انسانی

علوم انسانی مدعی ارائه چکونه دانشی هستند؟ جنان دانشی را تا چه میزان می‌توان «علمی» دانست؟ در چنین زمینه‌ای، منظورمان از «علمی‌بودن» چیست؟ از دیرباز این مسئله در علوم انسانی مطرح بوده که کسانی که پژوهش می‌کنند با کسانی که در علوم درباره آنها پژوهش می‌شود چه نسبتی دارند و جایگاه عینی محقق کجاست؟ کتاب «دانش‌های ناروش» نوشته بروس مازلیش تلاش می‌کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد و جایگاه علوم انسانی را در میانه پژوتیپوسم و هرمنوتیک ترسیم کند. کتاب‌خوانان ایرانسی بروس مازلیش را با کتاب «سنت روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل» (نشر آگاه، ترجمه لیلا سازگار، ۱۳۹۳) می‌شناسند که آن را در سال ۱۹۶۰ با همکاری جیکوب برونوفسکی نگاشت. اهمیت اندیشه مازلیش در موقعیت میان‌رشته‌ای اوست. دانش گسترده و ژرف تاریخی او در پیوند با گرایش‌اش به نگرش روان‌کاوانه، وقتی کـه در طول نگاه نقاد او بـه کلان‌روندهای تاریخ و نقش بازیگران و کارگردانان تاریخ از یک سـو و چونگی تکوین علم انسانی و طبیعی از سـوی دیگر قـرار گرفت، جایـگاه او را به عنوان تحلیلگر برجسته میان‌رشته‌ای تاریخ برسـاخت. این ویژگی مازلیش او را به زیسـاخت‌های فلسـفی مدرنتیـه و نمودهای آن کشـانید و موجب شـد او در اواخر عمر به دلالت‌های فلسفی مطالعات فضایی، پدیده هـوش مصنوعی و بنیان‌های ناعقلانی رفتار بشـر بپردازد. در مسیر این اندیشـه‌ها مازلیش با گروه‌های گسـترده‌ای از روان‌شناسـان، عصب‌شناسـان و متخصصان علوم شـناختی در همکاری متقابل قرار گرفت. او از بنیان‌گذاران نشـریه تائیرگذار «تاریخ و نظریه» (۱۹۶۰) و از بانیان مجله «تاریخ میان‌رشته‌ای» (۱۹۶۹) بود.

در طول عصر روشـنگری باور رایج آن بود کـه هیچ مانع عمده‌ای بـرای تعمیـم روش علمی بـه مقولات انسـانی وجود نـدارد یعنی دانشـمندان دربـی آن بودند کـه بـه دترمینیسـم و تکراریذیری علوم طبیعی در علوم انسانی دسـت یابند. هرچند در مـورد چونگی این تعمیم اختلاف‌نظرهایی وجود داشت. در این کتاب پرداخته، مازلیش به پرسش عمده‌ای درباره تجربه انسانی می‌پردازد و تلاش دارد تا آن را به شیوه‌ای «علمی» و «فهم کند. مازلیش در این کتاب دستاوردها، ناکامی‌ها و امکانات علوم انسـانی را در نظر می‌گیرد؛ عرصـه‌ای که او تعریف گسـترده‌ای از آن به دسـت می‌دهد تا شـامل علوم اجتماعی، ادبیات، روان‌شناسـی و مطالعات هرمنوتیکی باشـد. مازلیش بر اسـاس آثار مورخین و فیلسـوفان پیشـین ترکیب بدیع و پیاری از سرشت و معنای علوم انسانی عرضه می‌کند. نویسنده با آغاز از گذشته دورست انسان، ضمن گذر از «عصر اکتشـاف» به زمان حاضر، آن دانشـی را به بحث می‌گذارد که علوم انسانی دایه‌اش‌دار آن است. او آرمان‌های اثبات‌گرایی اکوگرفته از علوم طبیعـی را در کنار گرایش‌هـای تعبیری ناگزیر به دفت وارسـی می‌کند. مازلیش در جریان تحلیل روش علمی و جامعه علمی، نقش‌هایی را که اینها در علوم انسـانی می‌توانند یا بایستی ایفا کنند، می‌کاود. رویکرد مازلیش آشکارا میان‌رشته‌ای است و بحث را به موضوعاتی از جامعه علمی گرفته تا جیاتی‌شدن و برهم‌کنش انسان‌ها و ماشین‌ها می‌کشـاند تا به مبحث تفکربرانگیز «آگاهی تاریخی» راه برد. مازلیش در پیـکشـار به تعریف‌های مختلف علوم انسانی اشاره می‌کند. در فصل اول او نشان می‌دهد که برداشتی مانند علوم طبیعی ذیل عنوان اثبات‌گرایی در قرن نوزدهم با قدرت به پیش رفت. نویسنده در این فصل بـه دامنه‌ای از امیدها و نیز مشـکلات می‌پـردازد که با هرگونه تلاشی جیت تدوین علوم انسانی روبـاه دارند. اعم از اینکه علوم طبیعی را الگوی آنها قرار بدهیم یا نه؛ البته این تلاش انسان تسـبی که بیشتر به‌صورت اشـاراتی برای داوری یا ارائه امکاناتی برای گزینه‌های نحو جدی‌پاذیری یا هیو پسوته‌اند، پیوستگی‌اے که به واسطه نظریه تکاملی وافع شده است.

دانش‌های ناروش
بروس مازلیش
ترجمه: علی جواندارند
ناشر: اختران
قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

اگـر بپذیریم کـه تنها یک خواسـت بنیادین در حیـات و در میـان موجودات زنده -و انسـان در مقام گونـه‌ای خاص از نوع موجودیتی- وجود دارد و آن چیزی جز خواسـت زندگی، خواسـت بقا، و تمدید زندگی، و نه حتا این کـه خواسـت بالقوگی‌های زندگی و شدت‌بخشـیدن‌به آن از سـوی خـود قوه حیات نیسـت، آن‌گاه بایستی این سـؤال را طرح کنیم که شیوه مسـلط زندگی امروزین انسـان، چه در سطح فردی و چه در سـطحی کروهی، چه تسنی با خواسـت زندگی و تحققات این خواست دارد. آیا چنین شیوه‌ای، شیوه‌ای است در خدمت زندگی‌انگیزی و زندگی‌آفرینی، یا نه، اتفاقاً علی‌رغـم تمامی چهره‌هـای متنوع و رنگارنـگ زندگی‌نمای‌اش، فرایندی است در راستای تضعیف ایمان به قوه حیات و تنزل مرتبه به یکی از حالت‌های معلوم آن (فوت‌کردن، کشته‌شدن)؟

***

در برخـی از روایت‌های دینی تاریخ‌سـاز، خلقـت و حیات‌یابی انسـان محصول برهم‌کنش موادی چون گل (آب و خاک) و روح (هوا) است؛ اما در همین ابتدا باید یادآور شویم که مواد (همچون آب و خاک) مفهوم نیز هسـتند، و به همین شـیوه مفهوم «روح»، نیز حاوی نوعی مادیت اسـت (اافق وقتی به هیئت کلمه درمی‌آید و مفهوم «روح» بر کاغذ یا در صدا متجسـد می‌شـود. حال چنان آمیزشی چه نوع آمیزش‌ای اسـت و چه محصول نویی را موجب می‌شود؛ اگرچل بنا بر خصیصه‌های فیزیکی‌اش -مثلاً سنگینی‌اش- مفعول فعل سکونت و فروافتادن واقع می‌شود اما روح (مترادف زبانـی با کلماتی چون نَفَـس، هوا و باد) بنا به خصیصه سـبُکی و لطافتـش مفعول مناسـبی برای فعل انتشـار، فرارفتـن و البته رؤیت‌ناپذیری است. کوزه‌کری اغلب در متون عرفانی و کاه فلسـفی، تمثیل مناسـبی از چنین فرایندی فراهم می‌آورد؛ برهم‌کنش آب و خاک به کل منتهی می‌شـود. سـپس این کل از طریق دسـت‌کاری بـه فرمی درمی‌آید و از برهم‌کنش ایـن پدیدار کلین با هوا و آتش، فرمی تثبیت می‌یابد و هستنده‌ای تشخص‌یافته پای به دایره وجود می‌نهد. کوزه‌کری نیز نمودی از همان سازوکار، و در نتیجه تمثیلی است از خلقت انسان که تلفیقی از دو عنصل فرهیابی و ماهیت‌یابی همزمان است؛ فرمی تجلی‌یافته در و با ماده از خلال یک فعل/دسـت‌کاری. این «فعل» و برهم‌کنش میان مواد-نیرو اولیه است که خصیصه‌هـای نامـأبهی را در مواد-نیروهـای حاصل‌آمده متبلـور کرده، موجب تولید مفاهیمی نو می‌شـود. ازین‌رو انسـان تنها حامل خصیصه‌های کلین -همچون انفعال، سـنگینی، کدورت و جمود- نیسـت، بلکه هم حامل خصیصـه‌های جداگانه هوایی -فعالیت، سبکی، لطافت و بخور- نیز هسـت (و البته خصیصه‌های دیگر ناشـی از مواد دیگر)، و در سطحی دیگر حامل خصیصه‌های آن وضعیت سـومی که از خلال فرایند برهم‌کنش این مواد، ظاهر شـده و در مـواد اولیه ظهور نداشـت. بدین‌ترتیب (۱) بی‌شـکلی و شـکل‌پذیری هم‌زمـان آنهـا، ۲) غلبـه هرکدام از ایـن مواد در مقام مشـخصه‌ای